

The Triad of Governance: “Amr,” “Hukm,” and “Sayf” The Necessity of Interaction among the Pillars of Government in Islamic Political Thought¹



Seyed Ahmad Razi Akhlaqi 

Level Four Seminary Graduate; Ph.D. in Fiqh from Al-Mustafa International University, Qom, Iran
akhlaqi@yahoo.com

Abstract

Much of what appears in the culture and historical literature of Islamic political thought revolves around the frequent use of three key terms: *amr*, *hukm*, and *sayf*. This study analyzes these three foundational concepts in order to explore, from a new perspective, the tripartite structure of *amr* (governance/authority), *hukm* (judgment, adjudication, and the conferral or withdrawal of legitimacy), and *sayf* (military and coercive power) in the formation and continuity of the state and government.

The theoretical framework of this article is derived from Qur’anic verses, narrations, and historical models of governance. The central argument maintains that these three elements constitute essential, shared, and interdependent pillars within the systemic structure of any governing institution—from the smallest social unit, such as the family, to the largest empires. Consequently, impairment in any one of these pillars inevitably affects the others, and over time, such imbalance leads to the decline and eventual collapse of governments.

1. Akhlaqi, S. A. R. (2025). The triadic structure of governance: “Amr,” “Hukm,” and “Sayf”: The necessity of interaction among the pillars of government in Islamic political thought. *Jurisprudence and Politics*.6(11), 121-151. <https://doi.org/10.22081/ijp.2026.73204.1100>

* **Publisher:** Islamic Propagation Office of the Seminary of Qom (Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran). * **Type of article:** Specialized

▣ **Received:** 2025/10/16 • **Revised:** 2025/10/20 • **Accepted:** 2026/03/10 • **Published online:** 2026/03/14

The findings indicate that the primary cause of deviation and decline in governments is not the absence of these pillars, but rather the emergence of dysfunction and instability in their relationships and proper performance. Preventing destructive consequences depends on implementing corrective strategies, several of which are proposed in this article.

Keywords

Government, legitimacy, coercive power, stability of governance, causes of governmental instability, prevention of decline.

ثلاثية الحكم: «الأمر» و«الحكم» و«السيف» ضرورة تكامل أركان السلطة

في الفكر السياسي الإسلامي

السيد أحمد رضا أخلاقي ^{id}

المستوى الرابع في حوزة علميه، حاصل على دكتوراه في الفقه من جامعة المصطفى العالمية، قم، إيران.
akhlaqi@yahoo.com



الملخص

يكثر في الثقافة والتاريخ السياسي الإسلامي تداول ثلاثة مصطلحات محورية هي: «الأمر» و«الحكم» و«السيف». وتسمى هذه الدراسة إلى تحليل هذه المفاهيم الثلاثة بوصفها أساساً ثلاثيةً بنوية قوامها: «الأمر» (بمعنى السلطة والتدبير السياسي)، و«الحكم» (بمعنى القضاء وإضفاء الشرعية ونزعها)، و«السيف» (بمعنى القوة العسكرية والأمنية)، وذلك من أجل إعادة قراءة دورها في تأسيس الدولة وضمان استمراريتها من منظور تحليلي جديد. ينطلق الإطار النظري للمقالة من الآيات القرآنية، والنصوص الروائية، والنماذج التاريخية لتجارب الحكم في الحضارة الإسلامية. وتمثل الفرضية المركزية في أنّ هذه العناصر الثلاثة تُشكّل جواهرَ وأركاناً ضروريةً مشتركةً ومتراصةً ترابطاً نسقياً في كل كيانٍ سلطوي، ابتداءً من أصغر الوحدات الاجتماعية كالأسرة، وصولاً إلى أوسع الكيانات السياسية كالإمبراطوريات. ومن ثمّ، فإنّ اختلال أحد هذه الأركان يؤثر بالضرورة في بقية

١. الاستشهاد بهذه المقالة: أخلاقي، السيد أحمد رضا، (١٤٠٤ هـ ش). ثلاثية الحكم: «الأمر» و«الحكم» و«السيف»، ضرورة تكامل أركان السلطة في الفكر السياسي الإسلامي، الفقه والسياسة، ٦(١١)، صص ١٢١-١٥١.

<https://doi.org/10.22081/ijp.2026.73204.1100>

□ نوع المقال: بحثية محكمة، الناشر: مكتب الإعلام الإسلامي في الحوزة العلمية في قم (المعهد العالي للعلوم والثقافة الإسلامية، قم، إيران) © المؤلفون

□ تاريخ الإستلام: ٢٠٢٥/١٠/١٦ • تاريخ التعديل: ٢٠٢٥/١٠/٢٠ • تاريخ القبول: ٢٠٢٦/٠٣/١٠ • تاريخ الإصدار: ٢٠٢٦/٠٣/١٤

الأركان، ويقود - مع مرور الزمن - إلى ضعف البنية السياسية ثم إلى زوالها وانهارها. وتكشف النتائج أنّ الإشكالية الجوهرية في انحراف الحكومات وسقوطها لا تكمن في غياب هذه الأركان، بل في حدوث خللٍ أو اضطرابٍ في طبيعة العلاقات الوظيفية المتبادلة بينها. ومن هنا، فإنّ تجنّب المآلات المدمّرة يتوقّف على تفعيل جملةٍ من الآليات الإصلاحية التي تقترحها هذه الدراسة، بما يضمن إعادة التوازن البنيوي بين «الأمر» و«الحكم» و«السيف» في إطارٍ تكامليٍّ رشيد.

الكلمات المفتاحية

الحكم، الشرعية، القوّة القهرية، قوام السلطة، أسباب التزلزل السياسي، الوقاية من الزوال.



فقه و
سیاست

ISSN: ۲۷۱۷-۳۵۶۹
EISSN: ۲۷۱۷-۳۵۷۷

سه گانه حکومت: «امر»، «حکم» و «سیف»

ضرورت تعامل ارکان حکومت در اندیشه سیاسی اسلامی^۱

سیداحمدرضی اخلاقی  ID

سطح چهار حوزه علمیه، دکترای فقه از جامعه المصطفی، قم، ایران.
akhlaqi@yahoo.com



چکیده

بیشتر آنچه که در فرهنگ و ادبیات تاریخ سیاسی اسلام، دیده می‌شود، استعمال سه واژه پر کاربرد «امر»؛ «حکم» و «سیف» است. این پژوهش به تحلیل این سه مفهوم کلیدی پرداخته است تا بنیاد سه گانه «امر» (حکومت)، «حکم» (قضاوت و مشروعیت‌بخشی و سلب آن) و «سیف» (قوای نظامی و انتظامی) در تشکیل و تداوم دولت و حکومت را از زاویه‌ای نو پردازش نماید. چارچوب نظری این مقاله برگرفته از آیات قرآن و روایات و الگوهای تاریخی حکومت‌ها است. استدلال اصلی مقاله آن است که این سه عنصر، جواهر و ارکان ضروری و مشترک و به هم وابسته سیستمی هر نهاد حکومتی از کوچکترین واحدهای اجتماعی مانند خانواده تا بزرگترین امپراتوری‌ها هستند. به همین دلیل آسیب یکی از آنها موجب تأثر دیگر ارکان خواهد بود و این مسئله در طول زمان به زوال و انهدام حکومت‌ها خواهد انجامید. یافته‌ها نشان می‌دهد که مشکل اصلی در انحراف و زوال حکومت‌ها، نه فقدان این ارکان، بلکه بروز «اختلال و تزلزل» در روابط و کارکرد صحیح آنهاست. جلوگیری از پیامدهای مخرب، در گرو اعمال راهکارهایی است که در این مقاله پیشنهاد می‌شود.

کلیدواژه‌ها

حکومت، مشروعیت، قوای قهریه، قوام حکومت. دلایل تزلزل حکومت. پیشگیری از زوال.

۱. **استناد به این مقاله:** اخلاقی، سیداحمدرضی. (۱۴۰۴). سه گانه حکومت: «امر»، «حکم» و «سیف»، ضرورت تعامل ارکان حکومت در اندیشه سیاسی اسلامی. فقه و سیاست، ۱۱(۶)، صص ۱۲۱-۱۵۱.

<https://doi.org/10.22081/ijp.2026.73204.1100>

□ نوع مقاله: تخصصی؛ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران) © نویسندگان

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۴ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۷/۲۸ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۹ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۲/۲۳

مقدمه

مسئله تشکیل، تداوم و زوال حکومت‌ها از دیرباز مورد توجه اندیشمندان بوده است. در منظومه تفکر اسلامی، با استناد به آیات قرآن کریم، سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سیره حکومتی امامان معصوم علیهم السلام، می‌توان مؤلفه‌های بنیادینی را شناسایی کرد که وجود آنها برای تحقق مفهوم «دولت و حکومت» ضروری است.

این مقاله در پی آن است تا با تمرکز بر سه مفهوم محوری «أمر»، «حکم» و «سیف»، که در منابع دینی و تاریخ اسلام، قابل ردیابی است، چارچوب نظری برای تحلیل حکومت از حیث بقا و زوال، ارائه دهد.

پیشینه تحقیق

تعامل ارکان حکومت، از کلیدی‌ترین مبانی حکومت در اندیشه سیاسی اسلام به شمار رفته و ریشه در کتاب و سنت و سیره عملی معصومین علیهم السلام دارد. در دوران معاصر و با شکل‌گیری حکومت‌های مدرن، این مفهوم با چارچوب‌هایی مانند «تفکیک قوا» و «نظارت و تعادل» نیز مورد بررسی تطبیقی قرار گرفته است.

ماوردی در الأحكام السلطانیة بر نقش مشورت و تعامل بین خلیفه و اهل حل و عقد تأکید کرده است (ماوردی، ۱۴۰۶ق، صص ۷-۱۷).

غزالی، ضمن توجه به ضرورت مشورت، حاکم را ملزم به رعایت مصالح عمومی و پرهیز از استبداد دانسته است. وی در بخش دوم کتاب نصیحة الملوک، هفت باب را ذکر کرده و در باب اول، در عدل و سیاست و سیرت ملوک و ذکر پادشاهان پیشین و تاریخ آنها و رفتار عادلانه حاکم با رعیت و در باب دوم، در سیاست وزارت و سیرت وزیران، مباحث موجز و حاوی دقتی در خصوص ارتباط قوی بین حکومت و رعیت و وزرا بیان کرده است (غزالی، ۱۳۸۹، بخش دوم، باب ۱-۲).

پرسش اصلی این است که این سه عنصر چگونه امکان تشکیل حکومت را فراهم می‌آورند و اختلال در هر یک چگونه به انحراف و زوال آن می‌انجامد، و راه پیشگیری از زوال بنیاد حکومت چیست؟

فرضیه پژوهش بر این مبناست که این سه رکن، عناصری جهان‌شمول و لازم برای هرگونه نظام سیاسی بوده و سلامت یک نظام حکومت در گرو تعادل و کارکرد صحیح میان آنهاست.

روش نگارش این مقاله، روش توصیفی-تحلیلی است که با اتکا به منابع کتابخانه‌ای، به تبیین این نظریه پرداخته و نتیجه می‌گیرد که قوام و پایداری هر حکومت و دولتی وابسته به سلامت و تعامل پویای این سه رکن نسبت به همدیگر است.

موضوع «تعامل ارکان حکومت» در اندیشه سیاسی اسلامی، یک توصیه اخلاقی نیست، بلکه ضرورت حکومتی برای تحقق عدالت، مشروعیت و کارآمدی نظام است. این مفهوم هم در سنت اسلامی ریشه دارد و هم با چالش‌های حکمرانی در جهان امروز مرتبط است.

۱. مبانی نظری: تعریف و تبیین سه رکن حکومت اسلامی

۱-۱. امر (ولایت و حکومت و اداره امور جامعه)

منظور از «امر» در این چارچوب، حق حاکمیت، ولایت و مدیریت کلان شئون جامعه است. این معنی، برگرفته از ادبیات سیاسی قرآنی و روایی به معنای عام است؛ زیرا استعمال لفظ «امر» از حیث لغت در دو معنای کلی به کار رفته است: ۱- کار و چیز (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۲۱۰)، ۲- دستور و فرمان (راغب اصفهانی، ۱۴۳۴ق، ص ۸۸). اما در قرآن کریم این واژه با اشتقاقاتی که دارد، در معانی متعددی استعمال شده است. به عنوان نمونه: «الْأُمُورُ» به معنای کارها (بقره، ۲۱۰)، «أَمْرًا» به معنای بسیار امرکننده (یوسف، ۵۳)، «أُولَى الْأَمْرِ» به معنای صاحبان امر سیاست و حکومت (نساء، ۵۳).

خداوند درباره جنگ بدر می‌فرماید: «إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَ لَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَسْتُهُمْ وَ لَتَنَزَّاعَتْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (انفال، ۴۳). علامه طباطبایی مراد از تنازع در امر را به معنای اختلاف در خروج و بیرون رفتن به سوی دشمن تفسیر کرده است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۹، ص ۹۳).

در آیات دیگر مانند: «مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَتَّسِعَ إِذْ أَمَرْتُكَ» (اعراف، ۱۲) و یا آیه «ذَلِكَ أَمْرٌ

اللَّهُ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ» (طلاق، ۵)، مشخص و مسلم است که مراد از آن، فرمان و طلب تشریحی الهی است. همچنان که در آیات: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس، ۸۲)، مسلم است که مراد از تعبیر «أمر» در این آیات، فرمان تکوینی الهی است.

با توجه به معانی که برای ماده «أمر» بیان شده است به این نتیجه می‌رسیم که معانی مذکور از باب تطبیق یک لفظ بر معنایی است که سیاق عبارت، بر مفهوم کلی جمله، تحمیل کرده است.

توضیح بیشتر آنکه ماده أمر به معنای «موضوع ماهوی کلی دارای اهمیت» است. چه شیئی باشد و چه کار و چه فرمان؛ سپس متکلم حکیم، ماده أمر را به واسطه اشتقاق و تصریف در مرادی که در ذهن دارد، به هیئات مختلف در آورده و در سیاق عبارت خود به کار می‌برد. از این رو باید گفت کلیه استعمالات این واژه در فرهنگ سیاسی اسلام به معنای حکومت و ولایت سیاسی و مسائل مربوط به اجتماع و جامعه است.

در قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِأُذُنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَارَ غَتُّمُ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ» (آل عمران، ۱۵۲).

ابن قتیبہ دینوری در جریان گفتگو و ماجرای سقیفه آورده است: «فقام الحباب بن المنذر بن زید بن حرام، فقال: يا معشر الأنصار... فأنتم أعظم الناس نصيبا في هذا الأمر وإن أبي القوم، فمننا أمير ومنهم أمير» (دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۵).

بنابراین ریاست و زعامت و حکومت، مفاهیم انتزاعی از ماده أمر هستند که در ادبیات دینی به صورت «اولی الامر» خود را نشان داده است. حاکم اسلامی «أمر» نیست. چون ماده امر در هیئت فاعلی، اعم از حاکمیت و فرماندهی و دارنده موضوع مهم است. اما تعبیر «اولی الامر» به طور مشخص به معنای صاحب منصب حکومت است. به عبارت دیگر، در ادبیات دینی و سیاسی اسلامی به کسی که متولی أمر حکومت و سیاست است، «أمر» نمی‌گویند، بلکه به دلیل اشاره به سلطه و تفوق قانونی و لزوم تبعیت مطلق از اوامر و نواهی او، از چنان فردی، به «صاحب أمر» و «اولو الامر» تعبیر می‌شود.

این رکن که حاکم اسلامی، صاحب منصب و مقام فرماندهی در نظام اسلامی است، نمایانگر وجه هدایتگری و رهبری نظام سیاسی است که جهت‌گیری کلی جامعه،

سیاست گذاری و نظارت بر اجرا را بر عهده دارد. «امر» است که به یک مجموعه انسانی، «وحدت» و «هدفمندی» می بخشد و آن را از یک اجتماع پراکنده به یک نهاد سیاسی منسجم متمایز تبدیل می کند.

بنابراین امر کسی است که نسبت به انجام یا ترک عملی فقط دستور می دهد و امکان تخلف از دستورات او محتمل خواهد بود. اما صاحب الامر و اولوالامر و ولی امر، کسی است که شئون زندگی مردم، وابسته به نظر اوست. رأی و نظر و فرمان او محدود به مصلحت اندیشی های جزئی نیست. در حقیقت، نظر و دیدگاه و فرمان او، قول فصل و دستور نهایی در انجام و یا ترک یک موضوع است و از طرفی اولوالامر در جهت نظارت بر اجرای فرمانش، سازمان ها و نهادهایی را تشکیل می دهد تا از حسن اجرای آن مطمئن باشد و این منصبی بس عظیم و خطیر خواهد بود. البته ممکن است صاحب امر، محق و عادل باشد و چه بسا باطل و ظالم. ولی در فرهنگ قرآن به کسی صاحب امر گویند از سوی خداوند برای هدایت امت منصوب شده باشد.

تاریخ اسلام بعد از ارتحال رسول خدا ﷺ، در طول زمان، صاحبان امر بسیاری دیده است. اما منطق تحقیق به ما می گوید، چنانچه مبادی امر برای متولی حکومت، دارای مقدمات مشروع و معقول باشد، امر او هم مطاع خواهد بود و اگر مقام ولایت امر، از طرق خلاف عقل و تخلف و تخطی شرعی، مانند کودتا و یا سیستم غیر دمکراتیک و نظامات سیاسی پادشاهی غیر قانونی، و امثال آن، حاصل شده باشد، اصل حکومت و تأمر و پیشوایی او محل اشکال بوده و مشروعیت قانونی و دینی نخواهد داشت. تذکر این نکته بجاست که مراد از تعبیر «اولوالامر» در این نوشتار، معنای اعم آن و به معنای حکام و خلفا و رهبران جامعه اسلامی است و نه تعبیر خاص آن که مختص پیشوایان معصوم ﷺ است.

۱-۲. حکم (قضاوت و مشروعیت بخشی و سلب آن)

از جمله مسائل مبتلی به جامعه اسلامی که از بدو ورود رسول خدا ﷺ به مدینه آغاز شد و تا کنون ادامه داشته است، مسئله تعیین وضعیت و تحدید حقوق و الزام به فعل

خاص و ترک فعل خاص، یک شخص یا مکتب و سازمان و امثال آن، توسط قدرت حاکمیتی است که از آن به محکمه، دیوان مظالم، عدلیه، عدالتخانه، دادگستری، قوه قضاییه و امثال آن تعبیر می‌شود. کسی که تعیین کننده وضعیت حقوقی بود، «حاکم و قاضی» و کار او «قضاوت و حکم» و کسی که ملزم به پذیرش حکم بود، «محکوم» نامیده می‌شد.

اما در این نوشتار با اتکا بر مبانی سیاسی دینی، «حکم» فراتر از مفهوم قضاوت در دعاوی شخصی و تخاصمات متداول بین مردم است، حکم در این نوشتار، به معنای اعطا و یا سلب مشروعیت بالمعنی الاعم، از کلیه اموری که قابلیت تحصیل مشروعیت دارند، است. قضاوت و حکم، به این معنی در فرهنگ سیاسی اسلام مبتنی بر کتاب و سنت بوده و آنچه که به عنوان حکم و محتوای قضاوت تشخیص داده شده و بر فرد یا گروه و یا نهادهای سازمانی تطبیق می‌شود، به عنوان حکم خدا و رسول تلقی می‌شود.

آیین دادرسی در اسلام مبتنی بر دو اصل احقاق حق و پرهیز از هوای نفس بوده و موازین حق و عدالت و چگونگی تشخیص آن هم در محتوای آیات و روایات اهل بیت علیهم‌السلام ذکر شده است. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (صاد، ۲۶). در روایتی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الْأَيْمَانِ وَ بَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئاً فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ» (کلینی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۴، ص ۶۵۶).

به عنوان مثال در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنیم که امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام برای یک موضوع خاص (ادعای ملکیت زره)، که مربوط به شخص ایشان است، به محکمه مراجعه می‌کند و به دلیل عدم وجود شاهد مبنی بر مضمون مدعا، رأی به نفع آن حضرت صادر نمی‌شود (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۴۰۱). در این ماجرا، قاضی حکم به ابقای ملکیت زره، به نفع طرف مقابل کرده و ادعای مالکیت امام را رد می‌کند و آن حضرت هم با عدم اعتراض خود به حکم قاضی، این روش را تقریر نموده‌اند. حکم صادره در این واقعه، شخصی و جزئی و خاص است.

اما در ماجرای فتوای قاضی شریح نسبت به نهضت امام حسین علیه السلام آمده است: «انَّ حَسِينَ بْنَ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ وَخَالَفَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَخَرَجَ عَنِ الدِّينِ، ثَبَّتَ وَحُقِّقَ عِنْدِي، فَضَيْتُ وَحَكَمْتُ بِدَفْعِهِ وَقَتْلِهِ حِفْظاً لِشَرِيعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ»؛ «به درستی که حسین بن علی در میان مسلمانان تفرقه افکند و با امیرالمومنین یزید مخالفت کرده و از دین خارج شده است. این مطلب برای من ثابت و محقق شده است. پس حکم کردم به دفع و کشتن او برای حفظ شریعت پیامبر اسلام! (وجدانی، ۱۳۶۶، ص ۱۰۰۴).

بر فرض صحت نقل و اعتبار منابعی که این داستان را نقل کرده‌اند، آنچه مدنظر است این است که قاضی منصوب با اتکا بر قدرت حکومت و خلافت، وضعیت و حالت حقوقی امام حسین علیه السلام را تعیین تکلیف کرده و به موضع‌گیری و افکار عمومی و تلقی مشرعه، جهت می‌دهد.

عوام مردم که از حقایق و جریانات سابقه و لاحق و مقارنه، خبر ندارند، با فتوای شیخ که به صورت حکم بیان شده است، به جنگ و قتل امام حسین علیه السلام، ترغیب شده و آن حکم را صحیح و مصاب و یکی از تطبیقات قرآنی توسط یک قاضی عالم و منصوب از طرف خلفا می‌پندارند. در حقیقت شریح قاضی، با قضاوت و حکم خود، جایگاه حقیقی امام حسین علیه السلام را نقض و تخریب کرد و آن را از مشروعیت انداخت و چون جامعه اسلامی، رعایت شرع الهی را افضل و ارجح و مراعات احکام الهی را واجب و لازم و منطبق بر مصالح عموم می‌دانند، دیگر به جهات شخصیه و فضایل و مناقب فردیه آن حضرت توجه نمی‌کنند؛ زیرا نکات مذکور در حکم قاضی شریح را أهم و رعایت آن را اوجب می‌شمارند.

قضاوت و دادگستری، وضعیت حقوقی افراد، نهادها و جریان‌های اجتماعی را تعیین تکلیف نموده و آن را اعلام می‌دارد. در سطح کلان و تعیین وضعیت حکومت، این حکم قاضی و عالم به مبانی دینی است که مشروعیت آن را تأیید یا تقویت یا تضعیف می‌کند، حق و باطل را تمیز می‌دهد و با الزام قانونی و شرعی، حقوق فردی و اجتماعی را در جامعه مستقر می‌سازد. به این ترتیب، این رکن، ضامن اجرای عدالت و

حفظ چارچوب‌های هنجاری نظام حکومتی خواهد بود.

با توجه به موقعیت حساس قاضی و حاکم در این سطح، روشن می‌شود که مراجع فقهی و مصادر فتوا و حکم و قضات عالی رتبه، چقدر می‌توانند در جهت تسهیل اجرای فرمان و یا ممانعت از اجرا و عملیاتی شدن یک تصمیم حکومتی، موثر و مفید یا مزاحم تلقی شوند.

۱-۳. سیف (قوای قهریه، نظامی و انتظامی)

«سیف» در لغت به معنای شمشیر و شمشیر یکی از مصادیق سلاح است و در استعمال کنایی و مجازی و توسعه یافته آن، به معنای نیروی قاطع، جهت حراست و دفاع و پاسداری از حریم خصوصی، اجتماعی، فرهنگی و یا اعتقادی است. تعابیری مانند «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ» (کلینی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۵، ص ۲۷۰) و «الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ الشُّيُوفِ» (متقی هندی، ۱۴۰۹ق، ح ۱۰۴۸۲)، بیانگر همین معنا هستند.

سیف، نماد قدرت حاکمیتی جهت اجرای تصمیمات مهم نظام در ابعاد لشکری و کشوری است. این رکن متشکل از نیروهای نظامی و انتظامی است که از حاکمیت در برابر تهدیدات خارجی و بی‌نظمی‌های داخلی حراست می‌کند. وجود «سیف» ضمانت اجرایی لازم برای تحقق «امر» و «حکم» را فراهم می‌آورد و از تجاوز به حقوق و تخطی از قوانین جلوگیری می‌کند.

سیف، می‌تواند «له» یا «علیه» یک شخص یا مجموعه واقع شود. طبیعی است که هنگام رویارویی با سیف دشمن، نیروی سیفی داخلی باید به مبارزه با آن برخیزد. برخی از کشورها در قرون گذشته تا زمان کنونی مانند عربستان سعودی، حکومت گورکانی هند، عمان و یمن، نماد سیف (شمشیر) را بر روی رایت و پرچم خود طراحی کرده تا نماد و نمود قدرت و اقتدار سیاسی و هویت ملی خود باشند. و حتی کلمه مبارکه «الله» در پرچم ایران با نظام حکومتی جمهوری اسلامی به شکل شمشیر طراحی شده است. شکل:



۲. تعامل ارکان سه‌گانه در تشکیل و انحراف حکومت

نظریه ارائه‌شده ادعا می‌کند که هرگاه این سه عنصر در یک مجموعه انسانی (از خانواده و قبیله تا یک امپراتوری و تمدن بزرگ) حاضر باشند، آن مجموعه ظرفیت و «قابلیت تشکیل دولت» را خواهد داشت. از دیدگاه اسلامی، ارکان حکومت نه تنها به هم وابسته‌اند، بلکه سلامت هر رکن، ضامن سلامت کل نظام و فساد هر رکن، تهدیدی برای تمامیت نظام است. این اصل مهمی در حکومت‌داری اسلامی است که هم در قرآن و هم در روایات بر آن تأکید شده است. اگر قوه قضاییه فاسد شود، عدالت اجرا نمی‌شود و مردم به کل نظام بدبین می‌شوند. اگر قوه مجریه ضعیف عمل کند، خدمات رسانی مختل شده و پایه‌های مشروعیت نظام سست می‌شود. اگر نظارت (مثل مجلس یا نهادهای نظارتی) به درستی عمل نکند، فساد گسترش می‌یابد. در نظام اسلامی ارکان حکومت مانند اعضای یک پیکره واحد هستند که هر یک وظیفه‌ای خاص دارند اما در راستای اهداف مشترک حرکت می‌کنند. از این رو فساد در یک رکن می‌تواند به سایر ارکان سرایت کند، زیرا ارکان حکومت در تعامل همیشگی با یکدیگرند و فساد در یک بخش، اعتماد عمومی به کل نظام را مخدوش می‌کند. مانند دیواری است که اگر یک بخش آن فرو ریزد، بقیه بخش‌ها نیز آسیب‌پذیر می‌شوند. آنچه از تاریخ حکومت‌های اسلامی و دیگر تمدن‌ها استنباط می‌شود، این است که زوال و انقراض حکومت‌ها نه به دلیل فقدان این ارکان، بلکه به علت «ضعف و بی‌جانی» یا «اختلال و تزلزل» در آنهاست.

تزلزل و انحراف می‌تواند به شکل‌های مختلفی رخ دهد:

۲-۱. استقلال یا طغیان «سیف» در برابر «امر» و «حکم»: مانند وقوع کودتا

آنچه باید مورد توجه و بررسی واقع گردد این است که، نیروی نظامی و انتظامی و قوای مسلح، (سیف) به دلیل‌های:

- توانمندی علمی و فنی نسبت به سلاح (که در دانشکده‌های افسری در سراسر جهان آموزش داده می‌شود)؛

• وجود قدرت ذاتی استقلالی در سلاح؛

• تولید قدرت و اقتدار، در دل و جان دارنده سلاح،

دارای قدرت ذاتی است و امکان افسار گسیختگی آن محتمل و ممکن است و برای هر اقدامی، در زمینه‌ها و موضوعات متناسب، متمکن و توانا خواهد بود. این نیرو (سیف) فقط محتاج اعتبار مقام مافوق و کسب مشروعیت است و إلا برای اقدامات خود می‌تواند مطلق العنان باشد. برای مهار و جلوگیری از امکان افسار گسیختگی آن، تنها نیرویی که می‌تواند در مقابل آن ایستادگی کرده و مهار کند، نیروی مماثل و هم‌شأن آن خواهد بود؛ بنابراین مقامات مافوق جهت کنترل اجزا سازمان سیف، نیازمند نیروی‌های بازرسی و حفاظت و محاکم اختصاصی هستند.

۲-۲. فروکاستن منزلت و یا انحراف «دستگاه حکم» و تبدیل آن به ابزاری در خدمت صاحبان

«امر» یا «سیف»

عدم استقلال و نمادین بودن دستگاه قضا، افزون بر عدم اجرای عدالت و بروز ظلم، به از دست رفتن مشروعیت حکومت می‌انجامد. اگر محکمه و دستگاه قضا در اصدار حکم برای اعطا و یا سلب مشروعیت، دارای استقلال نبوده و از نیروی سیف و امر، متأثر باشد، طبعاً عدالت واقعی اجرا نخواهد شد و به مرور زمان نقطه مقابل عدالت که همانا ظلم و بیداد است، نضج یافته و دو قسیم خود را هم در گیر خواهد کرد؛ زیرا تزلزل و فساد یکی از ارکان سه‌گانه تشکیل دهنده دولت و حکومت، موجب خرابی و زوال دو رکن دیگر آن خواهد بود. چرا که سیستم حکومت و دولت، از نوع سیستم‌های وابسته و در هم تنیده هستند و فساد و خرابی یک جزء و رکن، موجب خرابی سایر ارکان خواهد شد. این موضوع افزون بر اینکه یک قانون عقلانی و طبیعی است در نظامات دینی و اسلامی بیشتر محسوس می‌باشد. و نیز چنانچه قضات دستگاه، رویه انصاف را رعایت ننموده و وظیفه اصلی خود را که همانا اجرای عدالت است فراموش کنند و یا مصالح حقیقی را فدای مصالح مجازی کنند، به همان مصیبت مذکور دچار خواهند شد.

۲-۳. «امر» و عدم توانایی در هدایت «حکم» و «سیف»

توانایی اولوالامر، موجب هرج و مرج و از هم پاشیدگی نظام می‌شود. همانطور که اشاره شد، صاحبان امر همان کسانی هستند که با تصمیم‌گیری نهایی و قطعی، چارچوب اداره کشور را تعیین می‌کنند و برای این منظور از ظرفیت‌های حکم و سیف در پیشبرد اهداف عالی خود، بهره می‌برد. سیره عملی رسول گرامی اسلام ﷺ و امیرالمومنین امام علی علیه السلام در دوران حکومتشان آن را نشان داده است (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۷۵۵-۷۵۶).

ضعف مدیر و عدم توانایی اولوالامر، ارتباط مستقیمی با اطاعت و تبعیت افراد جامعه دارد؛ زیرا ممکن است اولوالامر شخص مقتدری باشد، اما بواسطه کارشکنی و عدم اطاعت مردم و یا فعالیت‌های منافقین و نفوذی‌ها، در تحقق اهداف خود ناکام بماند. داستان حکمیت و ماجرای خوارج و اصحاب جمل نمونه بارز و آشکار نقش اطاعت در اقتدار اولوالامر است. به هر روی، ارتباط وثیق سه رکن، به شکلی است که فقدان و نقصان یکی از آنها، موجب انهدام کل نظام حکومتی خواهد شد.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمْتُمْ مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (انفال، ۲۵)؛ و از فتنه‌ای پرهیزید که عذاب آن تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد بلکه همگان را در بر می‌گیرد و بدانید که خداوند سخت کیفر است.

این آیه به صراحت بیان می‌کند که وقتی فساد (خرابی یک رکن) در جامعه شیوع پیدا کند، عذاب الهی تنها گناهکاران را هدف نمی‌گیرد، بلکه تمام جامعه (ارکان سالم) را نیز فرا می‌گیرد. این دقیقاً مصداق آن است که خرابی یک بخش، باعث نابودی کل مجموعه می‌شود. این فتنه می‌تواند جنگ، قحطی، بیماری یا هر عذاب دیگری باشد که دامن همه را می‌گیرد.

از منظر قرآن و مکتب اهل بیت علیهم السلام، در سیستم جامعه انسانی، این قاعده کاملاً صادق است که فساد یک بخش، اگر مهار نشود، می‌تواند بر کل مجموعه تأثیر منفی گذاشته و آن را به نابودی بکشاند.

۳. اهمیت جایگاه ولیّ امر

از منظر علوم سیاسی، مدیریت و جامعه‌شناسی، رهبر یا همان ولیّ امر، در رأس هرم قدرت، چند نقش حیاتی ایفا می‌کند که ضعف در هر یک، ممکن است، کل سیستم را تحت تأثیر قرار دهد:

۳-۱. نقش یکپارچه‌کننده و هماهنگ‌کننده

این موضوع پذیرفته شده است که حکومت یک سیستم پیچیده است که اجزای آن (قوه مقننه، مجریه و قضاییه) باید برای تحقق اهداف کلان (مانند امنیت، توسعه و عدالت) هماهنگ عمل کنند. رهبر در این نظریه، مانند مغز یا سیستم کنترل مرکزی، عمل می‌کند. تزلزل شأن و جایگاه اولوالامر به معنای از دست دادن این مرکز هماهنگی است که منجر به عملکرد جزیره‌ای قوا، تداخل در وظایف، موازی‌کاری و تضاد در سیاست‌ها می‌شود. اگر رهبر نتواند بین دیدگاه‌های مختلف قوه مجریه و قضاییه هماهنگی ایجاد کند، هر کدام براساس تفسیر خود عمل می‌کنند. برای مثال، قوه قضاییه ممکن است فردی را به اتهام فساد اقتصادی بازداشت کند، در حالی که قوه مجریه همان فرد را برای پیشبرد یک پروژه اقتصادی کلان ضروری بداند. این ناهماهنگی، هم کارایی دولت را کاهش می‌دهد و هم اعتماد عمومی را مخدوش می‌کند.

۳-۲. نقش تعیین چارچوب و مرجع نهایی حل اختلاف در سطح کلان کشوری

در موقعیت‌های بحرانی یا هنگام بروز اختلاف بین نهادهای قدرتمند، وجود یک مرجع نهایی و بی‌طرف برای حل و فصل اختلافات ضروری است. ضعف رهبری باعث می‌شود این مرجعیت زیر سؤال برود و اختلافات به جای حل شدن، عمیق‌تر و مزمن شوند. در نتیجه، در غیاب یک رهبر مقتدر، اختلاف بین مجلس و دولت یا بین قوه قضاییه و مجریه، می‌تواند به یک بن‌بست سیاسی و کشمکش همیشگی تبدیل شود. هر قوه سعی می‌کند با توسل به پایگاه قدرت خود، دیگری را تحت فشار بگذارد که نتیجه آن، فلج شدن نظام تصمیم‌گیری و تضعیف حاکمیت قانون است.

۳-۳. نقش ایجاد اطمینان و ثبات

در روانشناسی اجتماعی، مردم، سرمایه‌گذاران و نهادهای بین‌المللی برای برنامه‌ریزی بلندمدت به ثبات و پیش‌بینی‌پذیری نیاز دارند. رهبر ضعیف، این حس اطمینان را از بین می‌برد؛ زیرا یک رئیس‌جمهور یا رهبر متزلزل، به‌طور دائم در مواضع خود تغییر عقیده می‌دهد یا تحت فشار گروه‌های مختلف، سیاست‌ها را دگرگون می‌کند. این امر باعث سردرگمی دستگاه‌های اجرایی و قضایی شده و سرمایه‌گذاری و مشارکت عمومی را با ریسک مواجه می‌سازد. در چنین شرایطی، فساد نیز به دلیل عدم وجود خط مشی ثابت و نظارت مقتدرانه، گسترش می‌یابد؛ بنابراین، ضعف رأس هرم قدرت، باعث بی‌نظمی مدیریتی می‌شود. انرژی سیستم بجای صرف شدن برای پیشرفت، صرف حل تعارضات داخلی و مدیریت بحران‌های ناشی از فقدان رهبری یا بی‌کفایتی او یا تزلزل جایگاه او، خواهد شد. به همین خاطر است که دستورات قرآنی و فرمایشات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به موضوع رهبری و لزوم اقتدار و صلابت آن به وضوح مورد تأکید قرار گرفته است.

قرآن کریم در داستان طالوت و جالوت، دو معیار کلیدی برای رهبری را بیان می‌کند: «اتَّسَاعَ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»: یعنی گشایش و برتری در علم و قدرت بدنی، که نماد دانایی و توانایی و سلامت جسمی و روحی است. ضعف جسمانی یا روحی طالوت، قطعاً او را در نبرد با جالوت شکست‌پذیر می‌کرد.

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره، ۲۴۷)؛ و پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را به‌عنوان فرمانروا برای شما برانگیخته است. گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما به فرمانروایی از او سزاوارتریم و او ثروت زیادی ندارد؟ پیامبر گفت: خداوند او را بر شما برگزیده و او را در دانش و قدرت بدنی، فزونی بخشیده است. در این آیه به لزوم توانمندی رهبر در رویارویی با چالش‌ها تصریح شده است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُضَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۰)؛ امر خداوند سبحان را برپا نمی‌دارد مگر کسی که سازشکاری و چاپلوسی نکند، و ضعف نورزد، و از طمع‌ها پیروی ننماید. این روایت به وضوح ویژگی‌های رهبر شایسته را برمی‌شمارد که نقطه مقابل "تزلزل" است:

بنابراین هم منطق علمی و هم متون دینی اسلام بر این نکته تأکید دارند که رهبری ضعیف و متزلزل، مانند سستی در ستون فقرات یک پیکر است که تمام اعضا و اندام‌ها (قوای سه‌گانه) را دچار اختلال در عملکرد، ناهماهنگی و نهایتاً فلج شدن می‌کند. چنین رهبری نمی‌تواند هماهنگی لازم را ایجاد کند، مرجع حل اختلاف باشد، ثبات به ارمغان آورد و در رویارویی با دشمنان داخلی و خارجی، صلابت لازم را داشته باشد. در مقابل، رهبری قاطع، عادل، ضامن بقا، تعادل و پیشرفت کل سیستم حکومتی است.

۴. آسیب‌شناسی ناهماهنگی ارکان حکومت

ناهماهنگی میان ارکان حکومت یکی از مهمترین چالش‌های نظام‌های سیاسی است که می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای در ابعاد مختلف داشته باشد. از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۴-۱. تضعیف امنیت و اقتدار نظام

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (انفال، ۴۶)؛ و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود. با توجه به مضمون این آیه، نزاع و ناهماهنگی موجب سست شدن و از بین رفتن هیبت و اقتدار نظام می‌شود.

۴-۲. ایجاد تفرقه و گسست اجتماعی

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران، ۱۰۳)؛ و همگی به ریسمان خدا

چنگ زیند و پراکنده نشوید. این آیه بر وحدت و همبستگی تأکید دارد و پراکندگی را مانع پیشرفت جامعه می‌داند.

پیامدهای ناهماهنگی ارکان حکومت در ابعاد سیاست و اقتصاد و فرهنگ و اجتماع خود را نشان خواهد داد. مانند تضعیف حاکمیت ملی، ایجاد بی‌ثباتی سیاسی، افزایش مداخلات خارجی، کاهش سرمایه‌گذاری، افزایش فساد اقتصادی، بی‌اثر شدن سیاست‌های اقتصادی، کاهش اعتماد عمومی، افزایش ناهنجاری‌های اجتماعی، تضعیف انسجام ملی.

۳-۴. نمونه‌های تاریخی

۱-۳-۴. امپراطوری روم

از تمدن و امپراطوری روم به‌عنوان یکی از بزرگترین و ماندگارترین امپراطوری‌های تاریخ، یاد می‌شود. به نحوی که سوره‌ای در قرآن کریم با نام سوره «روم» ذکر شده است. در این سوره از قدرت و حکومت مقتدر آنان یاد شده است.

عوامل کلیدی موفقیت و عظمت روم را اینچنین برشمرده‌اند:

- منظم، مجهز و حرفه‌ای بودن ارتش روم (لژیون‌ها)؛ سربازان رومی انضباط آهنین و روحیه جنگندگی بالایی داشتند.
- مهندسی و ساخت‌وساز: رومیان در مهندسی عمران استاد بودند. جاده‌ها، پل‌ها و قنات‌های آنان شگفتی‌های مهندسی به شمار می‌روند.
- عمل‌گرایی و مدیریت: رومیان بسیار عمل‌گرا بودند. آنها فرهنگ‌ها و فناوری‌های مردمی را که فتح کرده و می‌پذیرفتند و آن را با ساختار منظم خود ادغام می‌کردند.

عوامل زوال و از بین رفتن تدریجی امپراطوری روم را این‌گونه بیان کرده‌اند:

- بحران جانشینی و بی‌ثباتی سیاسی: براساس گزارش‌های تاریخی، امپراطوران روم، به صورت قتل یا توطئه قتل، به سرعت عوض می‌شدند و این امر باعث فقدان برنامه بلندمدت و انحفاظ داخلی شده بود.

- افزایش بی‌رویه هزینه‌های نظامی و اداری.
 - گسترده‌گی بیش از حد مرزها: دفاع از مرزهای بسیار طولانی در برابر مهاجمان، غیرممکن شده بود.
 - تفرقه و کاهش روحیه جمعی: ارزش‌های جمهوری خواهی قدیم جای خود را به فساد و جاه‌طلبی‌های فردی داده بود (گیون، ۱۳۵۲، ج ۲، صص ۲۲۹-۲۳۰).
- آنچه به‌عنوان علل و عوامل سقوط امپراطوری روم مطرح شده است، ریشه در اختلال مدیریتی و ضعف و فساد ناحیه‌أمر (امپراطور) و یا سیف (جنگاوران و فاتحان و سرداران) و یا حکام و قضات (اعضای مجلس سنا در روم باستان، ایدوکس‌ها و پرایتورها) بوده است.

۴-۳-۲. امپراطوری عباسیان

- عباسیان در اوج خود، نماد طلایی تمدن اسلامی و مرکز علم و دانش جهان بودند. از بین رفتن خلافت عباسی، با آن شکوه و جلال و گسترده‌گی سلطنت و حکومتشان، نشان‌دهنده خطرات تجزیه قدرت مرکزی است. از جمله عوامل زمینه ساز زوال تدریجی حکومت بنی‌العباس می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:
- خودمختاری بلاد مفتوحه؛ خلفای عباسی به تدریج کنترل مستقیم خود بر مناطق دورافتاده (مانند ایران، مصر و آفریقای شمالی) را از دست دادند و حکومت‌های محلی مانند سامانیان، آل بویه و فاطمیان قدرت گرفتند.
 - اتکا و اعتماد به غلامان ترک (ممالیک): خلفای بنی‌العباس، برای محافظت از خود، به غلامان ترک متکی شدند، اما این غلامان به تدریج قدرتمند شده و خود خلفا را عزل و نصب می‌کردند.
 - حمله مغولان: این حمله ضربه نهایی بود. در سال ۱۲۵۸ میلادی، هولاکو خان بغداد را فتح کرد و آخرین خلیفه عباسی را به قتل رساند (خضری، ۱۳۹۸، صص ۲۴۰-۲۸۰).
- در مورد زوال حکومت عباسی، به وضوح مشاهده می‌شود که ضعف و زلزله و

عدم قاطعیت ناحیه أمر، (خلیفه)، و طغیان سیف (خیانت سرداران و غلامان ترک و حمله نظامی مغولان)، چگونه می‌تواند موجب انهدام پایه‌های قدرت یک حکومت شود. اگرچه دوران خلافت پانصد و بیست و چهار ساله دولت عباسیان (از سال ۱۳۲ هجری قمری، تا سال ۶۵۶ هجری قمری) همراه فتوحات گسترده و رشد و بالندگی هنر و علوم و فنون و صنعت و تجارت و غیره بود و همه آنها به نام دولت بنی‌العباس تمام می‌شد ولی باید دانست که علم و فرهنگ و هنر و تمدن و پیشرفت متناسب صنعتی و دانش، به تنهایی برای حفظ حکومت کافی نیستند. اگر قدرت نظامی و سیاسی پشتیبان آن نباشد، در برابر بحران‌ها مقاومت نخواهد کرد و نیز باید دانست که وابستگی به نیروهای خارج از سیستم، (مانند اعتماد به اتراک در خلافت عباسی)، و وارد کردن آنها به سیستم کنترل حکومت، خطر بزرگی است.

۳-۳-۴. امپراطوری عثمانی

حکومت عثمانی به‌عنوان «مرد بیمار اروپا» شناخته می‌شد و زوال آن نماد ناتوانی در تطابق با جهان در حال تغییر است. اصطلاح مرد بیمار اروپا یک عنوان استعاری و تحقیرآمیز است که در تاریخ دیپلماسی به کشوری اطلاق می‌شود که از نظر اقتصادی، سیاسی و نظامی در حال افول است و احتمالاً در شرف فروپاشی یا تقسیم شدن توسط قدرت‌های رقیب قرار دارد. این عنوان به‌طور خاص در مورد امپراتوری عثمانی به کار برده می‌شد (احمد یاقی، ۱۳۷۹، ص ۱۳).

از جمله علت‌های زمینه ساز و بلکه علت تامه زوال امپراطوری عثمانی می‌توان عوامل ذیل را نام برد:

- افول اقتصادی: اقتصاد عثمانی وابسته به وام‌های خارجی بود و با مشکلات مالی شدیدی دست و پنجه نرم می‌کرد.
- از دست دادن قلمرو: امپراتوری به تدریج سرزمین‌های خود در بالکان، قفقاز و شمال آفریقا را از دست داد.
- دخالت قدرت‌های اروپایی: کشورهایی مانند روسیه، بریتانیا، فرانسه و اتریش به

دلیل ضعف عثمانی، به‌طور دائم در امور داخلی آن دخالت می‌کردند و برای تقسیم میراث آن با یکدیگر رقابت داشتند.

- ضعف تدریجی سلاطین: پس از سلطان سلیمان، بسیاری از سلاطین بعدی فاقد شایستگی، تجربه نظامی و اراده لازم برای حکومت بودند. برخی در حرمسرا محبوس شده و تحت نفوذ زنان حرم و صدراعظم‌ها قرار گرفتند.
- بیداری ملی‌گرایی: ایده‌های ملی‌گرایی از انقلاب فرانسه به بعد، در میان اقوام غیر ترک امپراتوری (مانند یونانیان، صرب‌ها، بلغارها، اعراب و ارمنی‌ها) گسترش یافت و منجر به شورش‌ها و درخواست استقلال شد. امپراتوری به تدریج سرزمین‌های اروپایی خود را از دست داد.
- شکست در جنگ‌های بزرگ: شکست‌های پی‌در پی، بویژه از روسیه و اتریش، نه تنها باعث از دست دادن سرزمین‌های مهمی شد، بلکه روحیه ارتش و ملت را نیز درهم شکست (پورگشتال، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۲۱۴۶).

زوال عثمانی نتیجه ترکیبی از ضعف داخلی (فساد، جمود فکری، مشکلات اقتصادی) و فشارهای خارجی (ظهور قدرت‌های رقیب، ملی‌گرایی و جنگ‌ها) بود. اگرچه سلاطین و روشنفکران عثمانی در قرن نوزدهم تلاش‌هایی برای نوسازی (دوره تنظیمات و تنزیمات) انجام دادند، اما این اصلاحات بسیار دیر و سطحی بودند و نتوانستند روند افول این امپراتوری کهن را متوقف کنند.

امپراتوری عثمانی در نهایت پس از جنگ جهانی اول و به‌طور رسمی در سال ۱۹۲۲ میلادی منحل شد و جمهوری ترکیه بر روی ویرانه‌های آن تأسیس شد.

آنچه به‌عنوان دروس عبرت از زوال حکومت عثمانی، باید متذکر آن شد این است که:

۱. انعطاف‌پذیری و اصلاحات برای بقا ضروری است. حکومتی که در برابر تغییر مقاومت کند، محکوم به فناست.
۲. ناسیونالیسم می‌تواند یک امپراتوری چندقومیتی را از هم بپاشاند.
۳. برتری نظامی و تکنولوژی، عامل تعیین‌کننده در روابط بین‌الملل است.

۵. عوامل پیشگیری زوال قدرت حکومت در اندیشه اسلامی

از جمله راهکارها در جهت پیشگیری از زوال قدرت حکومت براساس مبانی دینی می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۵-۱. اصل عدالت

با توجه با مضامین آیات و روایاتی همچون «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل، ۹۰)؛ «الْعَدْلُ أَسَاسٌ بِهٖ قِوَامُ الْعَالَمِ» (شافعی، ۱۴۱۹ق، ص ۶۱)، عدالت تنها به معنای قضاوت عادلانه نیست، بلکه عدالت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و توزیع عادلانه فرصت‌ها و منابع را شامل می‌شود. زوال بسیاری از حکومت‌ها از بی‌عدالتی آغاز شده است و نیز حکم به معنای اعم که همان اعطا و یا سلب مشروعیت حقوقی است، باید بر مبنای عدالت و صحت و براساس کتاب و سنت واقع شود.

۵-۲. اصل مشورت

شورا و مشارکت مردمی: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (الشوری، ۳۸)؛ «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَ مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا» (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱). یک حکومت اسلامی نمی‌تواند استبدادی باشد. مشورت با اهل خبره و توجه به آرای مردم، از غفلت حاکمان جلوگیری کرده و مشروعیت نظام را افزایش می‌دهد.

۵-۳. اصل مسئولیت‌پذیری

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فرمودند: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۵، ص ۳۸)، همه شما مسئولید و درباره مردم تحت سرپرستی‌تان پاسخ‌گو خواهید بود. حاکمان و کارگزاران باید در برابر خدا و مردم پاسخ‌گو باشند. نهادهای نظارتی قوی می‌توانند از فساد جلوگیری کنند.

۵-۴. مبارزه جدی با فساد اداری و اقتصادی

فساد، در انواع و اشکال گوناگون در سطح حکومتی و دولتی، همچون سرطان،

پایه‌های حکومت را از درون می‌پوساند. فساد اداری، قضایی، نظامی و انتظامی و اخلاقی، موجب ارتعاش و لرزش و لغزش ارکان و پایه‌های حکومت می‌شود؛ از این رو ایجاد سیستم‌های شفاف مالی، برخورد قضایی عادلانه و بی‌طرفانه با مفسدان، ضروری است.

۵-۵. توسعه رفاه عمومی

فقر گسترده و شکاف طبقاتی بزرگ، جامعه را از درون متلاشی می‌کند. حکومت موظف است با سیاست‌های صحیح اقتصادی، ایجاد اشتغال و تأمین حداقل‌های زندگی، رضایت عمومی را جلب کند.

۵-۶. آزادی بیان سازنده و نقد صحیح

ایجاد فضایی برای بیان انتقادات سازنده، مانند یک سیستم ایمنی برای حکومت عمل می‌کند و به آن کمک می‌کند کاستی‌های خود را زودتر شناسایی و اصلاح کند. البته این آزادی باید با مسئولیت‌پذیری و جلوگیری از توهین و تفرقه همراه باشد. پیشگیری از زوال حکومت اسلامی در گرو تعهد عملی و خستگی ناپذیر به اصول اسلامی، بویژه عدالت، در کنار مدیریت کارآمد و عقلانی جامعه است. حکومتی که عدالت را فدای منافع شخصی یا گروهی کند، شورا را کنار بگذارد، در برابر فساد سکوت کند و از علم و تجدد عقب بماند، محکوم به زوال است، حتی اگر شعارهای اسلامی سر دهد.

۶. راهکار برون‌رفت از معضلات در اندیشه اسلامی

۶-۱. تمسک به سیره معصومین علیهم‌السلام

عملکرد رهبران در دوران حکومت اسلامی تا آنجا که رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمومنین علیه‌السلام خود در مصدر امر بودند، به دلیل عصمت ذاتی قولی و فعلی، الگو و حجت است و رفتار و عملکرد خلفا و صاحبان قدرت در دوران بنی امیه و بنی العباس،

حجیتی ندارد؛ زیرا بر مبنای اعتقادی مکتب اهل بیت علیهم السلام، فعل و قول و تقریر معصوم حجیت مطلقه داشته و اطاعت از ایشان واجب است. اما اطاعت از غیر معصوم مقید به محدوده مصالح اجتماعی بوده و لزوم عقلی و عقلایی دارد و نه وجوب شرعی و از آنجا که جامعه اسلامی و رهبران دینی، پیرو احکام و معارف و چارچوب‌های مشخص دین مبین اسلام (کتاب و سنت) هستند، سیره رفتاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام می‌تواند، الگوی حقیقی و راهکار واقعی در برون رفت از مشکلات و معضلات در سطح سیاست و حکومت باشد.

شیوه مدیریت پیامبر اسلام در عرصه نظامی

- نصب فرماندهان متعدد، براساس شایستگی و توانمندی؛ مثلاً در غزوه موته، پیامبر سه فرمانده را به ترتیب شایستگی منصوب کردند (طبرسی، ۱۳۸۸، ص ۲۱۲).
- رعایت اخلاق جنگی؛ در جنگ موته، رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجاهدان می‌خواهد که در مقابله با دشمن، با نام خدا، با دشمنان خدا و مسلمانان نبرد کنند و در این کار، حساب کسانی را که در عبادت گاه‌های اهل کتاب مشغول عبادت‌اند از افراد شروری که در پی مقابله با دین خدا هستند، جدا کنند و به کسانی که از مردم کناره‌گیری کرده و در صومعه‌ها مشغول عبادت‌اند، متعرض نشوند، هرگز زن و کودک شیر خوار و پیر را نکشند، به طبیعت آسیب نرسانند و درخت خرما و هیچ درختی را ریشه‌کن نسازند و هیچ خانه‌ای را خراب نکنند. (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، صص ۷۵۸-۷۵۷).
- برخورد قاطع با خائنین و منافقین و فتنه‌گران داخلی؛ در میان اسیران غزوه بدر دو نفر بودند که به دستور پیامبر به قتل رسیدند این دو نفر عبارت بودند از نصر بن حارث و عقبه ابن ابی معیط. عقبه، به تصریح تاریخ یکی از سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر بود. در جنگ بدر چشم پیامبر به عقبه افتاد و فرمود: روزی نماز می‌خواندم و به سجده رفته بودم که ناگاه عقبه آنچنان با لگد به گردنم کوبید که از شدت آن ضربه چشمانم داشت از حدقه بیرون می‌زد (بلاذری، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۱۴۸).

عقبه بن معیط یکی از محرکین اصلی و برپا کنندگان جنگ بدر بوده است. پیامبر در جواب خود عقبه، علت دستور قتلش را دشمنی او با خدا و پیامبر و آزار او عنوان می‌فرماید (واقعی، ۱۴۰۹ق. ص ۸۴).

اما، نصر بن حارث یکی دیگر از محرکین اصلی و برپا کنندگان جنگ بدر بود. در جنگ بدر هم قریش سه پرچمدار داشت که یکی از آنان همو بوده است (واقعی، ۱۴۰۹ق. ص ۲۷-۲۸ و ۴۳). وی شکنجه‌گر مسلمانان در مکه بود و قرآن را به استهزاء می‌گرفت. بعلاوه وی از آزار دهندگان پیامبر در مکه بود.

۶-۲. تمسک به قواعد مقرر شرعی

مهمترین مسئله در کیفیت رفتار سیاسی در زمان غیبت معصوم علیه السلام، تمسک به قواعد فقه سیاسی است. زیرا فقیه جامع‌الشرایط حاکم، با تطبیق و یا توسعه محتوای قاعده فقهی مانند قواعد باب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و حدود و آسباه آن بر موارد جدید می‌تواند از بن‌بست‌های اجتماعی جدید، عبور کرده و ملت را عبور دهد. مانند قواعد «نفی سبیل» و «لاضرر»، «ضرورت و مصلحت» و «تراحم أهم و مهم»، «دفع افسد به فاسد»، «منطقه الفراغ» و «سیره عقلا» و امثال آن.

به عنوان مثال، چنانچه یک سرمایه‌گذار برای احداث یک کارخانه بزرگ صنعتی در حومه شهر، از دولت مجوز بخواهد، این کارخانه می‌تواند برای صدها نفر اشتغال‌زایی کرده و به رشد اقتصادی منطقه کمک نماید. گزارش‌های کارشناسی نشان می‌دهد که این کارخانه، با تکنولوژی فعلی، میزان قابل توجهی آلودگی هوا تولید خواهد کرد که باعث افزایش بیماری‌های تنفسی و سرطان در ساکنان مناطق مسکونی مجاور می‌شود.

در اینجا دولت با استناد به قاعده لاضرر در فقه حکومتی استدلال می‌کند. اگرچه ایجاد اشتغال و توسعه اقتصادی یک مصلحت مهم است، اما ضرر ناشی از آلودگی و به خطر افتادن سلامت انسان‌ها، نابودی منابع طبیعی و محیط زیست، غیرقابل جبران است؛ بنابراین براساس قاعده لاضرر، هیچ مصلحتی مانند اشتغال‌زایی نمی‌تواند موجب ضرر به

مردم را فراهم کند؛ بنابراین، حکومت مجاز نیست مجوزی صادر کند که منجر به ضرر جامعه شود.

در این مثال، قاعده لاضرر از یک حکم فردی فراتر رفته و به یک اصل راهبردی تبدیل شده است. حکومت با تکیه بر این قاعده، حق دارد و حتی موظف است از اقدامات اقتصادی و توسعه‌ای که ضرر غیرقابل قبول به آحاد جامعه یا نسل‌های آینده وارد می‌کند، جلوگیری کند و منافع فردی یا گروهی را فدای سلامت و امنیت عمومی نکند.

این قاعده در مسائل دیگری مانند مقررات ترافیکی، قوانین مربوط به حقوق مصرف‌کننده و قوانین شهرسازی نیز به‌طور گسترده کاربرد دارد.

۷. راهکارهای اساسی در مواقع اختلاف و بحران سه‌گانه حکومت

در نظام ولایی، مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه، اقتدار و موقعیت خاص فقیه جامع‌الشرایط، فراقوه‌ای است. چنین حالتی مانع از تبدیل اختلاف به بحران می‌شود. اما در صورت وقوع اختلاف، مراحل زیر باید طی شود:

۷-۱. حل و فصل از طریق مکانیزم‌های درون‌سیستمی و مستقیم مانند گفت‌وگو و مذاکره

تشکیل جلسات مستقیم و غیرعلنی بین روسای قوا (رئیس‌جمهور، رئیس مجلس، رئیس قوه قضاییه) برای یافتن یک راه حل مسالمت‌آمیز است. این کار از تشدید تنش در انظار عمومی جلوگیری می‌کند.

۷-۲. استفاده از ظرفیت‌های قانونی

هر قوه می‌تواند از ابزارهای قانونی خود استفاده کند. برای مثال، مجلس می‌تواند از ابزارهای نظارتی مانند سؤال، استیضاح و تحقیق و تفحص استفاده کند. قوه مجریه می‌تواند با ارائه لایحه، نظر خود را به مجلس منعکس کند. قوه قضاییه می‌تواند براساس قانون، به اقدامات قوه مجریه رسیدگی کند.

۳-۷. ارجاع به نهادهای فراقوه‌ای مانند شورای نگهبان

شورای نگهبان در اختلافات مربوط به قانون‌گذاری به‌عنوان مفسر قانون اساسی، رأی نهایی را می‌دهد و یا مجمع تشخیص مصلحت نظام، اصلی‌ترین نهاد حل اختلاف در سطح کلان است؛ زیرا براساس قانون اساسی، وظیفه اصلی مجمع تشخیص مصلحت نظام در مواردی است که بین مجلس و شورای نگهبان بن‌بست پیش می‌آید.

۴-۷. مداخله نهایی ولایت مطلقه فقیه

این مرحله، نقطه پایان‌بخش تمام اختلافات در نظام جمهوری اسلامی است. براساس قانون اساسی (اصل ۵۷ و ۱۱۰)، رهبری در رأس نظام قرار دارد و بر کار قوای سه‌گانه نظارت دارد. وقتی هیچ‌یک از مکانیزم‌های دیگر نتوانست بن‌بست را بشکند، رهبری به‌عنوان داور نهایی و عامل وحدت‌بخش وارد میدان می‌شود.

رهبری می‌تواند با صدور حکم حکومتی براساس مصلحت و یا ابلاغ یک دستور مستقیم به روسای قوا و یا تعیین یک کمیته ویژه برای بررسی و یا هر اقدام مقتضی دیگر، تکلیف نهایی مسئله را مشخص کند. این تصمیم برای همه قوا لازم‌الاجرا است.

نتیجه‌گیری

این مقاله با تحلیل مفهومی سه‌گانه «امر»، «حکم» و «سیف»، نشان داد که این مفاهیم، ارکان بنیادین و ضروری برای تشکیل و تداوم هر نظم سیاسی هستند. این چارچوب تحلیلی نه تنها برای دولت‌های مدرن، بلکه برای درک ساختار حکومت در واحدهای کوچکتر اجتماعی و نیز تمدن‌های کهن کاربرد دارد.

یافته پژوهش تأکید بر این امر است که سلامت یک نظام سیاسی در گرو تعادل و هماهنگی میان این سه رکن است و هرگونه اختلال در میان آنها، عامل اصلی انحراف، تزلزل و در نهایت زوال حکومت‌ها به‌شمار می‌رود.

ناهماهنگی ارکان حکومت از دیدگاه قرآن، روایات و علوم سیاسی و مدیریت، تهدیدی جدی برای ثبات، امنیت و پیشرفت جامعه به‌شمار می‌رود. راهکار اساسی برای

جلوگیری از این آسیب، توجه به اصول وحدت، انسجام نهادی، و تقویت نظام مشورتی و تصمیم‌گیری جمعی است.

همان‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید: « وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ » (شوری، ۳۸) و کارشان بر پایه مشورت میان آنهاست.

فقدان هماهنگی و همگرایی میان این سه رکن: موجب زوال و انقراض آن و در سنّ تاریخ سبب انزجار تاریخی خواهد شد. به عبارت دیگر، «قوام» هر دولت و حکومتی به پایداری و تعامل صحیح این سه عنصر بستگی دارد و زوال آنها ناشی از گسست در رابطه سالم و قانونی میان «امر»، «حکم» و «سیف» است.

پیشنهاد می‌شود این نظریه در مطالعات آینده با بررسی مصادیق عینی تاریخی و تطبیق آن با دولت‌های معاصر مورد آزمون و توسعه بیشتر قرار گیرد.

فهرست منابع

* قرآن کریم

** نهج البلاغه

ابن الأثير، عز الدين أبو الحسن علي بن محمد. (١٤٠٧ق). الكامل في التاريخ (محقق: أبو الفداء عبدالله القاضي). بيروت: دارالكتب العلمية.

ابن قتيبه دينوري، أبو محمد عبدالله بن مسلم. (١٤١٠ق). الامامه و السياسه (المعروف بتاريخ الخلفاء)، (محقق: علي شيري). بيروت: دارالأضواء.

احمد ياقى، اسماعيل. (١٣٧٩). دولت عباسيان (مترجم: رسول جعفریان). قم: پژوهشكده حوزه و دانشگاه.

احمدى منش، جليل. (١٣٩٣). فراز و فرود عباسيان (چاپ دوم). تهران: انتشارات سمت.

اصفهانى، راغب. (١٤١٦ق). مفردات الفاظ القرآن. دمشق: دار القلم.

بلاذرى، احمد بن يحيى. (١٤٠٠ق). انساب الاشراف (محقق: محمدباقر محمودى). بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات.

پورگشتال، جوزف فون هامر. (١٣٦٧). تاريخ امپراتورى عثمانى (مترجم: ميرزا زكى على آبادى). تهران: انتشارات زرین.

خضرى، احمد رضا. (١٣٩٨). تاريخ خلافت عباسيان: از آغاز تا پايان آل بويه. تهران: سازمان مطالعه و تدوين كتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).

طباطبایى، سيد محمد حسين. (١٣٦٣). الميزان فى تفسير القرآن. بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.

طبرسى، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسى. (١٤١٧ق). إعلام الورى بأعلام الهدى (تحقيق: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث). قم: منشورات الرضى.

طريحي نجفی، فخرالدين. (۱۴۱۶ق). مجمع البحرين و مطلع النيرين (محقق: سيداحمد حسيني). تهران: كتابفروشي مرتضوي.

غزالي، أبو حامد محمد. (۲۰۱۱م). نصيحة الملوك (محقق: محمد أحمد دهمان). دمشق: دار الفكر.

كليني، محمد بن يعقوب. (۱۳۹۳). اصول كافي. قم: دار الثقلين.

ماوردي، أبو الحسن علي بن محمد. (۱۴۱۰ق). الأحكام السلطانية (محقق: خالد عبداللطيف السبع العلمي). بيروت: دار الكتب العلمية.

متقي الهندي، علي بن حسام الدين. (۱۴۰۹ق). كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال (محقق: بكرى حيانى و صفوة سقا). بيروت: مؤسسة الرسالة.

مجلسي، محمد باقر. (۱۳۸۷). بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار. بيروت: نشر الاميرة.

نصيبي الشافعي، محمد بن طلحة. (۱۴۲۰ق). مطالب السؤول في مناقب آل الرسول (محقق: ماجد بن احمد عطية). بيروت: دار الكتب العلمية.

واقدي، محمد بن عمر. (۱۴۰۹ق). المغازي. (محقق: مارسدن جونز، چاپ سوم). بيروت: مؤسسة الاعلامي للمطبوعات.

وجداني، جعفر. (۱۴۰۹ق). ترجمه الالفين (علامه حلي). قم: دار الهجرة.

Gibbon, Edward. (1776-1789). *The History of the Decline and Fall of the Roman Empire*. London: Strahan & Cadell. 6 Volumes.